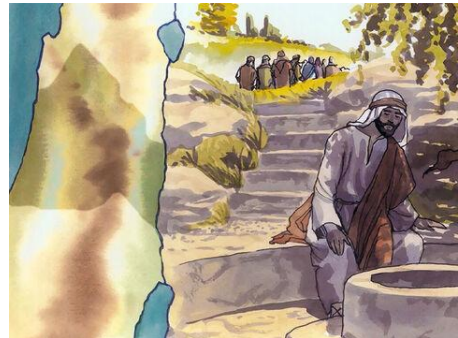


و می‌بایست از سامیره بگذرد. 5. پس به شهری از سامیره به نام سوخار رسید، نزدیک قطعه زمینی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود. 6. چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی خسته از سفر در کنار چاه نشست. حدود ساعت ششم از روز بود. 7. در این هنگام، زنی از مردمان سامیره برای آب کشیدن آمد. عیسی به او گفت: «جرعه‌ای آب به من بده، 8.» زیرا شاگردانش برای تهیه خوراک به شهر رفته بودند. 9. زن به او گفت: «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامیری‌ام آب می‌خواهی؟» زیرا یهودیان با سامریان مراوده نمی‌کنند. 10. عیسی در پاسخ گفت: «اگر موهبت خدا را درمی‌یافتی و می‌دانستی کیست که از تو آب می‌خواهد، تو خود از او می‌خواستی، و به تو آبی زنده عطا می‌کرد. 11.» زن به او گفت: «سرورم، سطل نداری و چاه عمیق است، پس آب زنده از کجا می‌آوری؟ 12 آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که این چاه را به ما داد، و خود و پسران و گله‌هایش از آن می‌آشامیدند؟ 13.» عیسی گفت: «هر که از این آب می‌نوشد، باز تشنه می‌شود. 14. اما هر که از آن آب که من به او دهم بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد، بلکه آبی که من می‌دهم در او چشمه‌ای می‌شود که تا به حیات جاویدان جوشان است.»



اسرائیل یک کشور بسیار خشک است و در تابستان می‌تواند خیلی گرم باشد به طوری که هر کس باید از خورشید به سایه فرار کنند و باید یک تا ۳ ساعت در آنجا بمانند. در همان زمان که کل شهر در حالت استراحت بود، یک زن آخرین باقی مانده‌ی پارچ می‌نوشد و سپس خانه اش را ترک می‌کند تا به گرمای خورشید برود. او به دقت در اطراف و گوشه نگاه می‌کند، کسی را در آنجا ببیند. او نمی‌خواهد هیچ کسی را ببیند. او می‌داند که بدی در موردش در روستا زده می‌شد. و او می‌داند که این حرف‌های می‌تواند خطرناک باشد. حتی می‌تواند منجر به مرگ او شود. به همین دلیل است که او همیشه زمان ناهار آب می‌برد. به طوری که هیچ کس او را نمی‌بیند شاید دو ساعت بعد همه چیز در این روستا تغییر کرده بود. زنانی که خیلی شرمند بودند تغییر خواهند کرد. او با ذوق به مردم می‌گوید. او با هیجان در مورد چیزی جدید صحبت کرد. چه اتفاقی افتاد؟ چه چیزی این زن را تغییر داده است؟ و چه چیزی در روستا تغییر کرد؟ امروز می‌خواهیم این داستان جذاب را بخوانیم. همه چیز در سه نکته است:

• اول، درباره‌ی این زن سامری با پارچ خالی اش است.

• پس از آن یک گفتگو است که تشنگی او را از بین می‌برد.

• سوم خدایی است که کنار چاه نشسته و به آب نیاز دارد.

از اولاً، نگاهی دقیق‌تر به این زن سامری با پارچ خالی‌اش بکنیم. داستان او یک داستان مدرن است. اما ممکن است در مورد بحران‌های ارتباطی انسان باشد. همان‌گونه که در زمان قدیم بود؟ این زن زندگی فاجعه آمیزی داشت. پنج بار ازدواج کرده بود، پنج بار از همسرش گریخته است: از طریق جدایی؟ با مرگ؟ ما آن را نمی‌دانیم. در هر صورت، می‌توان گفت که او پنج بار زندگی تازه‌ای شروع کرده است. پنج بار او امیدوار بود پنج بار او آرزو کرد و به کسی اطمینان پیدا کرده بود. پنج بار او احساس کرد که در نهایت کسی را پیدا کرد که می‌تواند او را درک بکند. و پس از آن دوباره و دوباره. ناامیدی، و آسیب. این رابطه، مانند خاک سخت اسرائیلی می‌شود، بعد خشک می‌شود سپس می‌میرد. این یک داستان مدرن است که در اینجا توجه ما را به خود جلب کرده است. ما همه آنها را می‌شناسیم مهم نیست که ما "مجرد" یا متاهل هستیم ... یا شاید حتی چندین بار ازدواج کردیم. و مهم نیست که چه رابطه‌ای داریم ما انسانها هم همین تجربه را احساس می‌کنیم: در ابتدا، عشق به نظر می‌رسد آن قدر بزرگ است که حتی مرگ نمی‌تواند بر آن غلبه کند. در آغاز، حتی چیزی که فرق در عزیزمان هست جذاب است. اما بعد از مدتی زندگی روزمره در زیر نور خورشید همه چیز خشک می‌شود. و مهم نیست که چطور عشق و احترام را در رسانه‌هایمان ارتقاء دهیم، به سادگی آنچه را که وعده می‌دهد ارائه نمی‌دهد. ناامیدی وجود دارد؛ خشم وجود دارد و سپس آسیب عمیق، به طوری که هیچ چیز غیر از فرار باقی نمانده است. ما انسانها نمی‌توانیم رابطه شکسته را تحمل کنیم. جهان ما سقوط می‌کند و ما باید فرار کنیم. بسیار افراد از کار فرار می‌کنند. آنها می‌خواهند آن کار را انجام دهند، آنها نمی‌توانند کارشان را با عشق انجام دهند. دیگری از اعتیاد فرار می‌کنند اما در هر دو زمانی که بیشتر این کارها را انجام می‌دهند، عطش آنها هم بیشتر می‌شود. اگر بخواهیم روابط که شکسته است را با یک عشق جایگزین پر کنیم، زمین را سخت خشک می‌کنیم زمین مثل سنگ بشود. در

آخر قلب ما به یک سنگ سخت تبدیل می شود. مانند یک سنگ در زیر نور خورشید داغ ظهر اسرائیل. عشق کاملاً نفوذ ناپذیر است و شما نمی توانید ادامه دهید چیزهایی که ما جای گزین انجام می دهیم، مانند آب میوه ای است که در یک روز گرم می نوشند. هر چه بیشتر نوشیدید، تشنگی بیشتر می شود در نهایت تا انفجار داشته باشد. زن ساماره ۵ مرد داشت. و اکنون او حتی نمی توانست جرات داشته باشد که به طور عمومی ظاهر شود. این چیزی بسیار سخت است. و در این وضعیت با گفتگو به دنبال عیسی می رود. از تشنگی طبیعی برای آب، مکالمه ای در مورد تشنگی روح ایجاد می شود. گفتگو در دو سطح مختلف اجرا می شود: عیسی وعده می دهد زن از آب زندگی می تواند بگیرد. "این خوب است"، زن فکر کرد، اگر چنین آبی وجود داشته باشد که تشنگی را پاک می کند تا احتیاجش به آب برطرف شود بسیار خوب است. به عنوان یک شنونده از این گفتگو بین عیسی و زن ما متوجه می شویم: چنین آبی وجود ندارد. به این معنا نیست که این راه وجود ندارد که نیاز ما به آب برطرف شود. آب که برای سنین باید چیزی دیگری باشد. مختلف استفاده می شود.

"هر که از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد، اما هر کس از آبی که من می بخشم بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد، زیرا آن آبی که به او می دهم در درون او به چشمه ای تبدیل خواهد شد که تا حیات جاودان خواهد جوشید."

در نهایت، گیرنده آب، ارتباط مستقل با مسیح می دارد. آب ارتباطی بین انسان و خدا است. این یک جریان زندگی است. از خدا به ما انسانها و بازگشت به خدا. این جریان به سادگی با ما همراه می شود و ما را حمل می کند حتی زمانی که غیر قابل تحمل است. همه این چیزها را عیسی به زن پیش چاه توضیح می دهد. اما او بیشتر طلب می کند او به طور مستقیم ناراحتی خود را آشکار می کند. عیسی از گناهان یا از باعث ناراحتی او صحبت نمی کند. او در واقع تنها از قلب سنگین زن که شکست خورده صحبت می کند. او می گوید: "شما را می دانم، هم خستگی ناخوشایندت و هم جستجوی شما را درک کنم. من تشنگی بسیار عجیب و غریب شما را می شناسم!" سپس پاسخ شگفت زده آن زن این است: "شما، که خارجی هستید آن را می دانید؟ شما پیامبر هستید!" اما عیسی مکالمه را ادامه می دهد، عیسی به زن توضیح می دهد از کجا او می فهمد. او به او توضیح می دهد که خداوند کجا است و چجوری انسان می توانند به خدا برسند. او توضیح می دهد در کجا عبادت خداوند ممکن است. و هم در کجا خداوند می تواند صدای خشم عمیق انسان را بشنود. پیش از آن اورشلیم و یا کوه سیچم در سامره شهرهای عبادت بودند اما حالا شما می توانید در هر کجا "در روح و حقیقت" با او ارتباط بگیرید. "بله، زن می گوید: "ما منتظر کسی هستیم که این همه را به ما نشان بدهد، زن با دلتنگی می گوید، و سپس وحی بزرگ عیسی می رسد: "من هستم"، "که با شما صحبت می کنم." و با آن گفتگو تمام شده است، زن به اندازه کافی شنیده است و در حال حاضر چیزی بیشتر به او نمی گوید: او با عجله به روستا می رود. تشنگیش کاملاً فراموش شده است. او به مردم میگوید "بیا و ببین!" او به شهر می آید و مردم به عیسی میرسند و از او میپرسند، و او باقی میماند - و او را میشنوند و با او دعا میکنند، دیگر با یکدیگر حرف می زنند آنها با خدا صحبت می کنند

آیا شما بسیار تشنه هستید؟ آیا شما اشتیاق دارید؟ و نیاز بزرگ دارید؟

بیاید به عیسی نگاه کنیم وقتی زن به روستا می رود، عیسی هنوز یک قطره آب ندیده است. در همان زمان. اما در اول داستان اینچوری شروع شد به طوری که عیسی خسته و منتظر نزدیک به چاه می آمد، به طوری که در نهایت به دنبال کسی بگردد. که به او یک نوشیدنی بدهد. این عجیبترین نکته در این داستان است. عیسی، پسر خدا نشنه و نیاز به یک سطل با طناب دارد، گرچه او دارای قدرت در بهشت و زمین است، او نیاز به چیزی عادی دارد. قطعاً عیسی می تواند فرشتگان را هدایت کند تا آب بیابند تا تشنگی او را برطرف کند. او این کار را نمی کند زیرا، همانطور که نامه فیلیپینی ها در فصل 2 می گویند، او خدایی را به عنوان یک سرقت به حساب نمی آورد، اما خود را از دست داده، به صورت خدمتکار برمی گزیند و به صلیب متوسل می شود... به حدی که او مجبور بود برای یک سطل آب صبر کند. و در عین حال، او حتی اجازه می دهد تا این گفتگو با یک خانم مشکل انجام شود. و آنچه که در انتهاست، یک سطل خالی از آب است و کل شهر با شور و شوق و عیسی میبوهت می شود. انسان دوباره می تواند نفس بکشد و بتواند زندگی کنند. آنها می توانند با تشنگی خود پیش خدا بروند. آنها می توانند بنوشند. آنها تنها یک لیوان یا یک جرعه پیدا نکردند. اما آنها می توانند از یک جریان بزرگ و بدون پایان بنوشند. اب از این جهان به بهشت. و از بهشت به این جهان. من این اب را می خواهیم! این اب وجود دارد. این اب داخل خدا است که می تواند خودش را کوچکتر سازد. این اب داخل عیسی است. هر کسی که عیسی را پیدا کند هرگز تشنگی نمیشود.

"اما هر کس از آبی که من می بخشم بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد، زیرا آن آبی که به او می دهم در درون او به چشمه ای تبدیل خواهد شد که تا حیات جاودان خواهد جوشید." امین.